

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ

ای اہل ایمان! ایمان بیاورید

به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده (از روی صدق و حقیقت). [سوره نساء، آیه ۱۳۶]

طب اسلامی چیست؟

## اختلاف طب های گوناگون در چیست؟

وقتی صحبت از سلامت، پیشگیری و درمان انسان است؛ این مساله مهم می شود که «انسان» کیست؟ عناصر اصلی تشکیل دهنده ی آن چیست؟ ابعاد وجودی آن کدام است؟ از کجا و چگونه آمده؟ چگونه زیستن او صحیح است؟ ارتباط او با خود و دیگر موجودات چگونه است؟ و ده ها سوال مهمی که مکاتب گوناگون فکری و تمدن ساز، بنا به شناخت خود از عالم وجود، سعی نموده اند بدان پاسخ دهند.

دقیقا بر اساس همین «تعریف از آدمی و آدمیت» در مکاتب گوناگون؛ دانش های گوناگون پزشکی ظهور و بروز پیدا کرده است. مانند: طب چینی در تمدن چین، طب یونانی در تمدن یونان، طب هندی در تمدن هند، طب جدید در تمدن غرب!

با توجه به برخی شباهت ها، در تمام طب ها ذکر شده تفاوت های ذاتی در درک عناصر اصلی خلقت، ابعاد وجودی، طبع و مزاج، تشخیص و درمان وجود دارد.

وقتی مبانی ما در انسان شناسی تفاوت های فاحشی دارد، چگونه یک تمدن ماورا گرا (غیب گرا) می تواند درمان آحاد مردم خود را به دست یک طب زاییده شده از مکتبی ماتریالیستی (ماده گرا) بسپارد که در ذات خود اعتقادی به روح نداشته و صد البته تاثیر غذا یا دارو بر روح و نفس را منکر می شود!

یا چگونه می شود با شناخت و مبانی فلسفی در عصر حاضر، تن به درمان با طبی را داد که مبنای فلسفی آن، مسطح بودن زمین و حتی مرکز دنیا بودن آن را تایید می کند!!

شاید تنها راه نجات ما در این است که تکلیف خودمان را با اعتقادات خود روشن کنیم؛

۱. «ای اهل ایمان! ایمان بیاورید به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده (از روی صدق و حقیقت).»

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ] [سوره نساء، آیه ۱۳۶]

## کدام طب را انتخاب کنیم؟

۲. امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش های شخصی می فرمایند: «بیشتر اطباء معتقدند انبیاء علم طب نمی دانستند!! ما با این افراد که با قیاس پنداشته اند؛ علمی را انبیاء نمی دانند چه کنیم. انبیایی که حجّت ها و معتمدین خدا بر مردم و در زمین، و خزّان علم و ورثه حکمت حضرت حق و راهنمایان به سوی او و داعیان به طاعت پروردگارند!! سپس من پی بردم که مذهب بیشتر ایشان خودداری از راه انبیاء و تکذیب کتاب های آسمانی است، و همین مرا درباره اینان و علمشان بی رغبت و بی اعتنا ساخته.

شخص پرسید: چگونه به قومی بی‌اعتنایی می‌کنید که خود مربی و بزرگشان هستید؟

امام فرمودند: من در برخورد با طبیب ماهری از او پرسش‌هایی می‌کنم، می‌بینم هیچ سر رشته‌ای بر حدود نفس و تألیف بدن و ترکیب اعضاء و مجاری اغذیه در جوارح و مخرج نفس و حرکت زبان و مستقر کلام و نور دیده و انتشار ذکر و اختلاف شهوات و ریزش اشک و مجمع سنوایی و مکان عقل، و مسکن روح و مخرج عطسه، و برانگیختن غم‌ها و اسباب شادی‌ها، و از علت لالی و کروی ندارد، جز همان مطالبی که مورد پسند خودشان بوده است و علت‌هایی که میان خود تجویز کرده‌اند! [الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۲۳]

أَمْ قَالَ عَ إِِنَّ أَكْثَرَ الْأَطِبَّاءِ قَالُوا إِِنَّ عِلْمَ الطَّبِّ لَمْ تَعْرِفَهُ الْأَنْبِيَاءُ فَمَا نَصْنَعُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ بَعْلِمُ زَعَمُوا لَيْسَ تَعْرِفَهُ الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ كَانُوا حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَمْنَاءُهُ فِي أَرْضِهِ وَخُرَّانِ عِلْمِهِ وَوَرَثَةِ حِكْمَتِهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ وَالدُّعَاةَ إِلَى طَاعَتِهِ ثُمَّ إِنِّي وَجَدْتُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَتَنَكَّبُ فِي مَذْهَبِهِ سَبِيلَ الْأَنْبِيَاءِ وَيَكْذِبُ الْكُتُبَ الْمُنزَّلَةَ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَهَذَا الَّذِي أُرْهِدُنِي فِي طَلْبِهِ وَحَامِلِيهِ. قَالَ فَكَيْفَ تَزْهَدُ فِي قَوْمٍ وَأَنْتَ مُؤَدِّبُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ. قَالَ عَ إِنِّي رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْمَاهِرَ فِي طِبِّهِ إِذَا سَأَلْتَهُ لَمْ يَقِفْ عَلَى حُدُودِ نَفْسِهِ وَتَأْلِيفِ بَدَنِهِ وَتَرْكِيبِ أَعْضَائِهِ وَمَجْرَى الْأَغْذِيَةِ فِي جَوَارِحِهِ وَمَخْرَجِ نَفْسِهِ وَحَرَكَةِ لِسَانِهِ وَمُسْتَقَرِّ كَلَامِهِ وَنُورِ بَصَرِهِ وَانْتِشَارِ ذِكْرِهِ وَاخْتِلَافِ شَهَوَاتِهِ وَأَنْسِكَابِ عِبْرَاتِهِ وَمَجْمَعِ سَمْعِهِ وَمَوْضِعِ عَقْلِهِ وَمَسْكَنِ رُوحِهِ وَمَخْرَجِ عَطْسَتِهِ وَهَيْجِ غُومِهِ وَأَسْبَابِ سُورِهِ وَعَلَى مَا حَدَّثَ فِيهِ مِنْ بَكْمٍ وَصَمَمٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ أَقَاوِيلِ اسْتَحْسَنُوهَا وَعَلَّيْ فِيمَا بَيْنَهُمْ جَوَازُوهَا [الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص: ۳۴۲. متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص: ۳۷. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۰، ص: ۱۷۲. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال / مستدرک سیده‌النساء إلى الإمام الجواد، ج ۲۰ - قسم ۱ - ۱ - الصادق ع، ص: ۵۴۳]

شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: «طب، (دانشی) است درست، که آگاهی از آن، امری ثابت است و راه دسترس بدان نیز وحی است. آگاهان به این دانش، آن را تنها از پیامبران بهره گرفته‌اند؛ چه آن که نه برای آگاهی یافتن از حقیقت بیماری، جز به کمک سمع (ادله نقلی)، راهی هست، و نه برای آگاه شدن به درمان، راهی جز توفیق. بدین سان، ثابت می‌شود که یگانه راه این آگاهی، شنیدن از همان خدایی است که به همه نهفته‌ها آگاه است.»

[الطب صحیح و العلم به ثابت و طریقه الوحی و إنما أخذہ العلماء به عن الأنبياء ع و ذلك أنه لا طريق إلى علم حقیقه الداء إلا بالسمع و لا سبیل إلى معرفة الدواء إلا بالتوقيف فثبت أن طريق ذلك هو السمع عن العالم بالخفيات تعالی] [تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص: ۱۴۴]

**آیا می‌شود؛ مبانی کلی و اصول اولیه علم طب، تجربی یا عقلی باشد؟!**

۳. امام صادق علیه السلام به در نامه‌ای به مفضل، مناظره‌ی خود با طبیبی هندی را شرح نمودند و ما در اینجا قسمتی از آن را می‌آوریم: «... به من اطمینان بده که اگر برای تو از همین هلیله که در دست توست و از همین طب که فن تو و فن پدران و نیاکان توست و از دواهایی که مشابه آن است، دلیل آوردم، تو حق را می‌پذیری

و انصاف می‌دهی؟ گفت: به تو اطمینان می‌دهم. گفتم: آیا مردم را زمانی گذشته است که طب و منافع آن را مانند همین هلیله و امثال آن نمی‌شناختند؟ گفت: آری. گفتم: پس از کجا به آن راه پیدا کردند؟

گفت: با تجربه و مقایسه. گفتم: پس چگونه به این فکر افتادند که تجربه کنند و از کجا فهمیدند که این کار به مصلحت بدن های آن هاست در حالی که جز ضرر در آن نمی‌دیدند؟ چگونه آن را شناختند و چیزی را فهمیدند که حواس ظاهری به آن هدایت نمی‌کرد؟ گفت: با تجربه. گفتم: به من خبر بده از بنیانگذار علم طب و تعریف‌کننده این گیاهان دارویی که در شرق و غرب عالم پراکنده است مگر چنان نیست که به ناچار مرد حکیمی از این شهرها این علم را وضع کرده است؟ گفت: به ناچار چنین است و مرد حکیمی آن را وضع کرده و دانشمندان دیگر را بر آن گرد آورده و آن‌ها در آن نظر کرده‌اند و با عقول خود راجع به آن اندیشیده‌اند.

گفتم: مثل اینکه انصاف را رعایت کردی و به اطمینانی که داده بودی عمل نمودی. اکنون بگو که این حکیم چگونه این مطلب را فهمید؟ فرض کنیم که او دواهایی را که در مملکت خود او بود شناخت مانند زعفران که در بلاد فارس به عمل می‌آید آیا تمام گیاهان زمین را جستجو کرد و درخت به درخت آن‌ها را چشید تا اینکه همه آن‌ها بر او معلوم شد؟

آیا عقل تو به تو این اجازه را می‌دهد که بگویی حکیمانی همه ی بلاد فارس و گیاهان آن را درخت به درخت بررسی کردند و با حواس خود آن‌ها را شناختند و به آن درختی که در آن یکی از ترکیبات این دواها وجود داشت دست یافتند با اینکه حواس آن‌ها آن را درک نمی‌کرد؟

فرض کنیم که آن حکیم پس از جستجوی بسیار و بررسی در همه ی بلاد فارس، این درخت را شناخت، پس چگونه دانست که آن درخت خاصیت دواایی پیدا نمی‌کند مگر اینکه به آن هلیله از بلاد هند و مصطکی از روم و مشک از تبت و دارچین از چین و بیضه بیدستر از ترک و افیون از مصر و حبر از یمن و بورق از ارمنستان و غیر اینها از ترکیبات داروئی که گیاهانی گوناگونی هستند، مخلوط شود؟ چون تأثیر آن در صورتی است که اینها یک جا جمع شوند و به تنهایی آن منفعت را ندارند. او چگونه به محل رویدن این گیاهان داروئی که اقسام گوناگونی دارند و در شهرهای مختلف قرار دارند پی برد و این در حالی است که برخی از آن‌ها به صورت ریشه و برخی به صورت برگ و برخی بصورت فشرده و برخی به صورت مایع و برخی به صورت صمغ و برخی به صورت روغن و برخی به صورت فشار دادن و برخی به صورت طبخ کردن است و برخی به صورتی است که فشار داده می‌شود ولی طبخ نمی‌شود و این هر کدام با لغت خاصی است و بعضی از آن‌ها جز با ترکیب با بعضی دیگر حالت دوا پیدا نمی‌کند و برخی از آن‌ها اعضاء بدن درندگان و حیوانات خشکی و دریاست.

در همین حال، مردم این شهرها با یک دیگر دشمنی و اختلاف دارند و با زبان های گوناگونی صحبت می‌کنند و در حال جنگ هستند و همدیگر را می‌کشند و اسیر می‌کنند. آیا به نظر تو این حکیم تمام این شهرها را گشته و تمام زبان‌ها را می‌دانست و در همه جا گردش کرده و این گیاهان را در شرق و غرب با امنیت و سلامت بررسی نموده و هرگز بیمار نشده و ترسیده و همواره زنده بوده و مرگ به سراغ او نیامده و همیشه هدایت یافته و گمراه نشده و خسته نشده تا زمان و محل رشد آن‌ها را دانسته با اینکه آن‌ها صفات و رنگ‌ها و نام‌های

گوناگونی دارند، سپس او هر کدام را به صفت خود شناخته و هر درختی را با رویش و برگ و میوه و بو و طعم آن مشخص کرده است.

آیا این حکیم چاره‌ای جز این داشته که تمام درختان دنیا و سبزی‌ها و ریشه‌های آن را درخت به درخت و برگ به برگ و جزء به جزء بررسی کند؟ فرض کنیم که آن درختی را که می‌خواسته پیدا کرده، پس چگونه حواس ظاهری او را راهنمایی کرده که این درخت صلاحیت دارویی دارد و درخت گوناگون است بعضی از آن شیرین و بعضی تلخ و بعضی ترش و بعضی شور است. اگر بگوییم که آن حکیم در این شهرها از این و آن می‌پرسد، او چگونه در باره چیزی که آن را مشاهده نکرده و با حواس خود دریافته می‌پرسد و اساساً او چگونه از این درخت می‌پرسد در حالی که او زبان آن‌ها را نمی‌داند و به زبان‌های دیگر چیزهای بسیاری است.

فرض کنیم که او چنین کرد، او سودها و زیان‌ها و چگونگی تسکین دادن و تحریک و سردی و گرمی و تلخی و تندی و نرمی و شدت آن را چگونه می‌شناسد اگر بگوییم از راه گمان می‌شناسد، این درست نیست چون اینها با طبایع و حواس درک نمی‌شوند و اگر بگوییم با تجربه و خوردن آن‌ها می‌شناسد، او باید در اولین دفعه‌ای که این دواها را می‌خورد، می‌مرد چون به آن‌ها جهالت داشت و سود و زیان آن‌ها را نمی‌دانست و بیشتر آن‌ها سمّ قاتل است و اگر بگوییم که او در تمام شهرها گشته و در میان هر ملتی زندگی کرده و زبان آن‌ها را یاد گرفته و دواهای آن‌ها را با کشتن اولی و دومی تجربه کرده، در چنین حالتی او باید جماعت بسیاری را بکشد تا یک دارو را بشناسد و مردم این شهرها که کسانی از آن‌ها را کشته است خود را فدای او نمی‌کنند و نمی‌گذارند که در میان آن‌ها زندگی کند.

فرض کنیم که او همه اینها را بررسی کرد، ولی بیشتر آن‌ها سمّ قاتل است اگر زیاد بدهد می‌کشد و اگر کم بدهد اثر نمی‌کند. فرض کنیم که او همه این کارها را کرد و در مشرق و مغرب زمین سیر نمود و عمر او هم آنقدر طولانی شد که درخت به درخت و شهر به شهر بررسی نمود، او چگونه چیزهای دیگر مانند پرندگان و درندگان و حیوانات دریا را تجربه کرد. حال که این حکیم به گمان تو تمام گیاهان دارویی را تجربه کرد و همه را جمع‌آوری نموده است ولی برخی از آن‌ها حالت دارویی پیدا نمی‌کند مگر اینکه به اعضاء بدن حیوانی مخلوط شود، آیا او تمام پرندگان و درندگان دنیا را یک یک به دست آورده و آن‌ها را کشته و تجربه کرده است همان گونه که به گمان تو تمام گیاهان را تجربه کرده است؟ اگر چنین بوده پس چگونه حیوانات باقی ماندند و نسل آن‌ها از بین نرفت و آن‌ها مانند درخت نیستند که اگر یکی را ببری دیگری جای آن را بگیرد.

فرض کنیم که تمام پرندگان را به دست آورد، او با حیوانات دریایی چه می‌کند او باید دریا به دریا و حیوان به حیوان بگردد تا به آن احاطه پیدا کند همان گونه که به فرض به تمام گیاهان احاطه پیدا کرده است. اگر هر چیزی را قبول نکنی حتماً این را قبول داری که حیوانات دریایی همگی زیر آب هستند آیا عقل و حواس به تو این اجازه را می‌دهد که گمان کنی که همه اینها را با بررسی و تجربه می‌توان درک کرد؟

طیب هندی گفت: همه راه‌ها را به روی من بستی، اکنون نمی‌دانم چه جوابی بدهم؟ پس گفتم: بزودی برای تو برهان دیگری می‌آورم که مطلب بیشتر از آنچه گفتم روشن‌تر شود. آیا نمی‌دانی که این دواها که شامل

گیاهان و اعضای بدن پرندگان و درندگان می‌شود، حالت دارویی پیدا نمی‌کنند مگر پس از آنکه با یک دیگر ترکیب شوند؟ گفت: آری چنین است.

گفتم: به من خبر بده که حواس این حکیم چگونه مقدار آن را که چند مثقال و چند قیراط است، درک کرده؟ تو دانشمندترین مردم در این موضوع هستی چون کار تو طب است و تو گاهی در یک دارو از یک قلم چهار صد مثقال و از قلم دیگر سه یا چهار مثقال و قیراط یا کمتر و بیشتر وارد می‌کنی تا به اندازه معلومی دوا به دست می‌آید که اگر آن را به کسی که اسهال دارد بدهی، اسهال او بند شود و اگر همان را به کسی بدهی که قولنج دارد شکم او باز می‌شود. چگونه حواس او دریافت که آنچه را که برای سردرد می‌دهد به پاهای او می‌رسد در حالی که پایین رفتن دارو آسانتر از بالا رفتن است و آنچه برای درد پا می‌خورد به سر نمی‌رسد در حالی که نزدیک است و همین طور تمام دواهایی که برای عضوهای مخصوص خورده می‌شود در حالی که همه اینها به معده می‌رسد و از آنجا پخش می‌گردد، چگونه آن بالا می‌رود و پایین نمی‌آید حواس چگونه اینها را درک کرد و فهمید که آنچه برای گوش است به چشم فایده ندارد و آنچه برای چشم است درد گوش را ساکت نمی‌کند و همین طور تمام اعضای بدن که دوا هر عضوی به همان عضو می‌رسد. عقل‌ها و حس‌ها چگونه اینها را فهمید در حالی که حس در داخل بدن و عروق و گوشت و بالای پوست راه ندارد! نه با شنیدن و نه با دیدن یا بوییدن یا چشیدن و یا لمس کردن، آن‌ها را درک نمی‌کند.

طیب هندی گفت: از آنچه می‌دانستم به من سخن گفتی، جز اینکه ما می‌گوییم: حکیمی که این دواها و ترکیبات آن‌ها را وضع کرده وقتی به کسی دوا می‌داد و او می‌مرد، شکم او را می‌شکافت و عروق او را بررسی می‌کرد و مجاری دوا را می‌دید و آن جاهایی را که دوا به آن‌ها رسیده بود تحقیق می‌کرد. گفتم: به من خبر بده که آیا تو نمی‌دانی که وقتی دوا در عروق قرار گرفت با خون مخلوط می‌شود و با آن یکی می‌گردد؟ گفت: آری.

گفتم: آیا تو نمی‌دانی که وقتی انسان می‌میرد، خون او سرد و منعقد می‌شود؟ گفت: آری. گفتم: پس این حکیم چگونه دوا را که به مریض داده بعد از آنکه مخلوط شد و رنگی جز رنگ خون پیدا نکرد، می‌شناسد؟ گفت: مرا به جای سختی بردی و تا به حال چنین حالتی پیدا نکرده بودم چیزهایی گفتی که نمی‌توانم آن‌ها را رد کنم... تا آخر حدیث...» [روش تندرستی در اسلام / ترجمه طب النبی و طب الصادق علیهما السلام، ص: ۹۷] [قلت: فَأَعطِنِي مَوْثِقًا إِنَّ أَنَا أَعْطَيْتُكَ مِنْ قَبْلِ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةَ الَّتِي فِي يَدِكَ وَمَا تَدْعَى مِنَ الطَّبِّ الَّذِي هُوَ صِنَاعَتُكَ وَصِنَاعَةُ آبَائِكَ حَتَّى يَتَّصِلَ الْإِهْلِيلِجَةُ وَمَا يُشْبِهُهَا مِنَ الْأَدْوِيَةِ بِالسَّمَاءِ لَتُدْعِنَنَّ بِالْحَقِّ، وَلَتُنْصِفَنَّ مِنْ نَفْسِكَ. قَالَ: ذَلِكَ لَكَ. قلت: هَلْ كَانَ النَّاسُ عَلَى حَالٍ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ الطَّبَّ وَمَنَافِعَهُ مِنْ هَذِهِ الْإِهْلِيلِجَةِ وَأَشْبَاهِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قلت: فَمِنْ أَيْنَ أَهْتَدُوا لَهُ؟ قَالَ: بِالتَّجْرِبَةِ وَطَوْلِ الْمُقَايَسَةِ. قلت: فَكَيْفَ خَطَرَ عَلَى أَوْهَامِهِمْ حَتَّى هَمُّوا بِتَجْرِبَتِهِ؟ وَكَيْفَ ظَنُّوا أَنَّهُ مَصْلِحَةٌ لِلْأَجْسَادِ وَهُمْ لَا يَرُونَ فِيهِ إِلَّا الْمَضَرَّةَ؟ أَوْ كَيْفَ عَزَمُوا عَلَى طَلَبِ مَا لَا يَعْرِفُونَ مِمَّا لَا تَدْلُهُمْ عَلَيْهِ الْحَوَاسُ؟ قَالَ: بِالتَّجَارِبِ. قلت: أَخْبِرْنِي عَنْ وَاضِعِ هَذَا الطَّبِّ وَوَاصِفِ هَذِهِ الْعَاقِبِرِ الْمُتَفَرِّقَةِ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، هَلْ كَانَ بَدُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ الَّذِي وَضَعَ ذَلِكَ وَدَلَّ عَلَى هَذِهِ الْعَاقِبِرِ رَجُلٌ حَكِيمٌ

مِنْ بَعْضِ أَهْلِ هَذِهِ الْبُلْدَانِ؟ قَالَ: لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ، وَأَنْ يَكُونَ رَجُلًا حَكِيمًا وَضَعَ ذَلِكَ، وَجَمَعَ عَلَيْهِ الْحُكَمَاءَ فَظَنُّوا فِي ذَلِكَ وَفَكَّرُوا فِيهِ بِعُقُولِهِمْ.

قُلْتُ: كَأَنَّكَ تُرِيدُ الْإِنصَافَ مِنْ نَفْسِكَ وَالْوَفَاءَ بِمَا أُعْطِيتَ مِنْ مِيثَاقِكَ فَأَعْلِمْنِي كَيْفَ عَرَفَ الْحَكِيمُ ذَلِكَ؟ وَهَبَهُ قَدْ عَرَفَ بِمَا فِي بِلَادِهِ مِنَ الدَّوَاءِ، وَالزَّعْفَرَانِ الَّذِي بِأَرْضِ فَارِسٍ، أَتَرَاهُ أَتَّبِعَ جَمِيعَ نَبَاتِ الْأَرْضِ فِدَاقَهُ شَجَرَةً شَجَرَةً حَتَّى ظَهَرَ عَلَيَّ جَمِيعَ ذَلِكَ؟ وَهَلْ يَدُلُّكَ عَقْلُكَ عَلَى أَنَّ رَجُلًا حَكِيمًا قَدَرُوا عَلَى أَنْ يَتَّبِعُوا جَمِيعَ بِلَادِ فَارِسِ وَنَبَاتِهَا شَجَرَةً شَجَرَةً حَتَّى عَرَفُوا ذَلِكَ بِحَوَاسِهِمْ، وَظَهَرُوا عَلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا خَلْطٌ بَعْضُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةِ الَّتِي لَمْ تُدْرِكْ حَوَاسِهِمْ شَيْئًا مِنْهَا؟ وَهَبَهُ أَصَابَ تِلْكَ الشَّجَرَةَ بَعْدَ بَحْثِهِ عَنْهَا وَتَتَّبِعَهُ جَمِيعُ شَجَرِ فَارِسِ وَنَبَاتِهَا، كَيْفَ عَرَفَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ دَوَاءً حَتَّى يَضُمَّ إِلَيْهِ الْإِهْلِيلِجُ مِنَ الْهِنْدِ، وَالْمَصْطَكِيُّ مِنَ الرُّومِ، وَالْمَسْكُ مِنَ التَّبْتِ، وَالْدَارَصِينِيُّ مِنَ الصِّينِ، وَخَصِيُّ بِيدِستَرٍ مِنَ التُّرْكِ، وَالْأَفْيُونُ مِنَ مِصرَ، وَالصَّبْرُ مِنَ الْيَمَنِ، وَالْبُورْقُ مِنَ أَرْمِينِيَّةٍ، وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنْ أَخْلَاطِ الْأَدْوِيَةِ الَّتِي تَكُونُ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَكَيْفَ عَرَفَ أَنَّ بَعْضَ تِلْكَ الْأَدْوِيَةِ وَهِيَ عَقَاقِيرُ مُخْتَلِفَةٌ يَكُونُ الْمَنْفَعَةُ بِاجْتِمَاعِهَا وَلَا يَكُونُ مَنفَعَتُهَا فِي الْحَالَاتِ بِغَيْرِ اجْتِمَاعٍ؟ أَمْ كَيْفَ اهْتَدَى لِمَنَابِتِ هَذِهِ الْأَدْوِيَةِ وَهِيَ أَلْوَانُ مُخْتَلِفَةٌ وَعَقَاقِيرُ مُتَبَايِنَةٌ فِي بُلْدَانٍ مُتَفَرِّقَةٍ فَمِنْهَا عُرُوقٌ، وَمِنْهَا لِحَاءٌ وَمِنْهَا رِيقٌ، وَمِنْهَا ثَمَرٌ، وَمِنْهَا عَصِيرٌ، وَمِنْهَا مَائِخٌ، وَمِنْهَا صَمِغٌ، وَمِنْهَا دُهْنٌ، وَمِنْهَا مَا يُعَصَّرُ وَيُطْبَخُ، وَمِنْهَا مَا يُعَصَّرُ وَلَا يُطْبَخُ، مِمَّا سُمِّيَ بِلُغَاتِ شَتَّى لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا لِابْتِغَاؤِهَا وَلَا يَصِيرُ دَوَاءً إِلَّا بِاجْتِمَاعِهَا، وَمِنْهَا مَرَاتِرُ السَّبَاعِ وَالذُّوَابُ الْبَرِّيَّةُ وَالْبَحْرِيَّةُ، وَأَهْلُ هَذِهِ الْبُلْدَانِ مَعَ ذَلِكَ مُتَعَادُونَ مُخْتَلِفُونَ مُتَفَرِّقُونَ بِاللُّغَاتِ، مُتَغَالِبُونَ بِالْمُنَاصِبَةِ، وَمُتَحَارِبُونَ بِالْقَتْلِ وَالسَّبْيِ، أَفْتَرَى ذَلِكَ الْحَكِيمَ تَتَّبِعَ هَذِهِ الْبُلْدَانَ حَتَّى عَرَفَ كُلَّ لُغَةٍ وَطَافَ كُلَّ وَجْهِ، وَتَتَّبِعَ هَذِهِ الْعَقَاقِيرَ مَشْرِقًا وَمَغْرِبًا أَمِنًا صَحِيحًا لَا يَخَافُ وَلَا يَمْرُضُ، سَلِيمًا لَا يَعْطَبُ، حَيًّا لَا يَمُوتُ، هَادِيًا لَا يَضِلُّ، قَاصِدًا لَا يَجُورُ حَافِظًا لَا يَنْسَى، نَشِيطًا لَا يَمِلُّ، حَتَّى عَرَفَ وَقْتَ أَزْمِنَتِهَا، وَمَوَاضِعَ مَنَابِتِهَا مَعَ اخْتِلَاطِهَا وَاخْتِلَافِ صِفَاتِهَا وَتَبَايُنِ أَلْوَانِهَا وَتَفَرُّقِ أَسْمَائِهَا، ثُمَّ وَضَعَ مِثَالَهَا عَلَى شِبْهِهَا وَصِفَتِهَا، ثُمَّ وَصَفَ كُلَّ شَجَرَةٍ بِنَبَاتِهَا وَوَرَقِهَا وَثَمَرِهَا وَرِيحِهَا وَطَعْمِهَا؟ أَمْ هَلْ كَانَ لِهَذَا الْحَكِيمِ بَدْءٌ مِنْ أَنْ يَتَّبِعَ جَمِيعَ أَشْجَارِ الدُّنْيَا وَبُقُولِهَا وَعُرُوقِهَا شَجَرَةً شَجَرَةً، وَوَرَقَهُ وَرَقَةً، شَيْئًا شَيْئًا؟ فَهَبَهُ وَقَعَ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي أَرَادَ فَكَيْفَ دَلَّتْهُ حَوَاسُهُ عَلَى أَنَّهَا تَصْلُحُ لِدَوَاءٍ، وَالشَّجَرُ مُخْتَلِفٌ، مِنْهُ الْحَلُوقُ وَالْحَامِضُ وَالْمَرُّ وَالْمَالِحُ؟

وَإِنْ قُلْتُ: يَسْتَوْصِفُ فِي هَذِهِ الْبُلْدَانِ وَيَعْمَلُ بِالسُّؤَالِ، فَأَنَّى يَسْأَلُ عَمَّا لَمْ يُعَايِنَ وَلَمْ يُدْرِكْهُ بِحَوَاسِهِ؟ أَمْ كَيْفَ يَهْتَدِي إِلَى مَنْ يَسْأَلُهُ عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَهُوَ يُكَلِّمُهُ بِغَيْرِ لِسَانِهِ وَبِغَيْرِ لُغَتِهِ وَالْأَشْيَاءُ كَثِيرَةٌ؟ فَهَبَهُ فَعَلَ كَيْفَ عَرَفَ مَنَافِعَهَا وَمَضَارَّهَا، وَتَسْكِينَهَا وَتَهْيِيجَهَا، وَبَارِدَهَا وَحَارَّهَا، وَحَلْوَهَا وَمَرَارَتَهَا وَحَرَافَتَهَا، وَلَيِّنَهَا وَشَدِيدَهَا؟ فَلَيْنَ قُلْتُ بِالظَّنِّ: إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَدْرِكُ وَلَا يَعْرِفُ بِالطَّبَائِعِ وَالْحَوَاسِ.

وَلَيْنَ قُلْتُ: بِالتَّجْرِبَةِ وَالشَّرْبِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَمُوتَ فِي أَوَّلِ مَا شَرِبَ وَجَرَّبَ تِلْكَ الْأَدْوِيَةَ بِجَهَالَتِهِ بِهَا وَقَلَّةِ مَعْرِفَتِهِ بِمَنَافِعِهَا وَمَضَارِّهَا، وَأَكْثَرُهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ. وَلَيْنَ قُلْتُ: بَلْ طَافَ فِي كُلِّ بَلَدٍ، وَأَقَامَ فِي كُلِّ أُمَّةٍ يَتَعَلَّمُ لُغَاتِهِمْ، وَيَجْرِبُ بِهِمْ أَدْوِيَتَهُمْ تَقْتُلُ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ مِنْهُمْ، مَا كَانَ لَتَبْلُغَ مَعْرِفَتَهُ الدَّوَاءِ الْوَاحِدِ إِلَّا بَعْدَ قَتْلِ قَوْمٍ كَثِيرٍ، فَمَا كَانَ أَهْلُ تِلْكَ الْبُلْدَانِ الَّذِينَ قَتَلُوا مِنْهُمْ مَنْ قَتَلَ بِتَجْرِبَتِهِ بِالَّذِينَ يَنْقَادُونَ بِالْقَتْلِ وَلَا يَدْعُونَهُ أَنْ يُجَاوِرَهُمْ، وَهَبَهُ تَرَكَوهُ وَسَلَّمُوا لِأَمْرِهِ وَلَمْ يَنْهَوْهُ، كَيْفَ قَوِيَ عَلَى خَلْطِهَا، وَعَرَفَ قَدْرَهَا وَوَزْنَهَا وَأَخَذَ مِثَاقِيلَهَا وَقَرَطَ قَرَارِيطَهَا؟ وَهَبَهُ تَتَّبِعَ

هذا كله، وأكثره سم قاتل، إن زيد على قدرها قتل، وإن نقص عن قدرها بطل، وهبه تتبع هذا كله وجال مشارق الأرض ومغاربها، وطال عمره فيها تتبعه شجرة شجرة، وبقعة بقعة، كيف كان له تتبع ما لم يدخل في ذلك من مرارة الطير والسباع ودواب البحر؟ هل كان بد حيث زعمت أن ذلك الحكيم تتبع عقاقير الدنيا شجرة شجرة وثمره ثمره، حتى جمعها كلها فمنها ما لا يصلح ولا يكون دواء إلا بالمرار؟ هل كان بد من أن يتبع جميع طير الدنيا وسباعها ودوابها دابة دابة وطائراً طائراً يقتلها ويجرب مرارتها، كما بحث عن تلك العقاقير على ما زعمت بالتجارب؟ ولو كان ذلك فكيف بقيت الدواب وتناست، وليست بمنزلة الشجرة إذا قطعت شجرة نبتت أخرى؟ وهبه أتى على طير الدنيا، كيف يصنع بما في البحر من الدواب التي كان ينبغي أن يتبعها بحراً بحراً ودابة دابة حتى أحاط به كما أحاط بجميع عقاقير الدنيا التي بحث عنها حتى عرفها وطلب ذلك في غمرات الماء؟ فإنك مهما جهلت شيئاً من هذا فإنك لا تجهل أن دواب البحر كلها تحت الماء، فهل يدل العقل والحواس على أن هذا يدرك بالبحث والتجارب؟

قال: لقد ضيقت على المذاهب، فما أدري ما اجيبك به! قلت: فإني أتيتك بغير ذلك مما هو أوضح وأبين مما اقتصصت عليك. ألت تعلم أن هذه العقاقير التي منها الأدوية والمرار من الطير والسباع لا يكون دواء إلا بعد الاجتماع؟ قال: هو كذلك.

قلت: فأخبرني كيف حواس هذا الحكيم وضعت هذه الأدوية مثاقيلها وقراريها؟ فإنك من أعلم الناس بذلك لأن صناعتك الطب، وأنت تدخل في الدواء الواحد من اللون الواحد زنة أربعمئة مثقال، ومن الآخر مثاقيل وقراريط فما فوق ذلك ودونه حتى يجيء بقدر واحد معلوم إذا سقيت منه صاحب البطن بمقدار عقده بطنه، وإن سقيت صاحب الفولنج أكثر من ذلك استطلق بطنه وألان، فكيف أدركت حواسه على هذا؟ أم كيف عرفت حواسه أن الذي يسقى لوجع الرأس لا ينحدر إلى الرجلين، والاندحار أهون عليه من الصعود؟ والذي يسقى لوجع القدمين لا يصعد إلى الرأس، وهو إلى الرأس عند السلوك أقرب منه؟ وكذلك كل دواء يسقى صاحبه لكل عضو لا يأخذ إلا طريقه في العروق التي تسقى له، وكل ذلك يصير إلى المعدة ومنها يتفرق؟ أم كيف لا يسفل منه ما صعد ولا يصعد منه ما انحدر؟ أم كيف عرفت الحواس هذا حتى علم أن الذي ينبغي للأذن لا ينفع العين وما ينتفع به العين لا يغني من وجع الأذن، وكذلك جميع الأعضاء يصير كل داء منها إلى ذلك الدواء الذي ينبغي له بعينه فكيف أدركت العقول والحكمة والحواس هذا وهو غائب في الجوف، والعروق في اللحم، وفوقه الجلد لا يدرك بسمع ولا يبصر ولا يشم ولا يلمس ولا يدوق؟

قال: لقد جئت بما عرفه إلا أننا نقول: إن الحكيم الذي وضع هذه الأدوية وأخلطها كان إذا سقى أحداً شيئاً من هذه الأدوية فمات، شق بطنه وتتبع عروقه ونظر مجارى تلك الأدوية وأتى المواضع التي تلك الأدوية فيها. قلت: فأخبرني ألت تعلم أن الدواء كله إذا وقع في العروق اختلط بالدم فصار شيئاً واحداً؟ قال: بلى. قلت: أما تعلم أن الإنسان إذا خرجت نفسه برد دمه وجمد؟ قال: بلى. قلت: فكيف عرف ذلك الحكيم دواءه الذي سقاه للمريض بعدما صار غليظاً عبيطاً، ليس بأمشاج يستدل عليه بلون فيه غير لون الدم؟ قال: لقد حملتني على مطية صعبة ما حملت على مثلها قط، ولقد جئت بأشياء لا أقدر على ردها. [بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٣، ص: ١٨٠.

طب الأئمة عليهم السلام (للشبر)، ص: ١٩. مكاتيب الأئمة عليهم السلام، ج ٤، ص: ٥٥]

## آیا اسلام می تواند به مسائل علمی ما پاسخ دهد؟

۴. مولا علی علیه السلام: «قرآن را به سخن آرید اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی گوید. اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم: بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماری ها و نظم حیات اجتماعی شما است»

[ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ] [نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۲۲۳]

۵. امام صادق علیه السلام: «خدای تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیز را فرو فرستاده تا آن جا که بخدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نرموده، و تا آن جا که هیچ بنده ای نتواند بگوید: یکاش؛ این در قرآن آمده بود جز آن که خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است.»

[مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ] [الكافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۵۹]

## آیا طب اسلامی داریم؟

۶. طبیب حاذق نصرانی از امام علی بن الحسین علیه السلام پرسید: آیا در کتاب شما چیزی هم از علم طب یافت می شود، همان گونه که گفته شده علم دو قسمت است؛ علم بدن ها و علم دین ها؟! امام پاسخ دادند: «خداوند کل علم طب را در نیم آیه از قرآن جمع نموده و فرموده: «بخورید و بیاشامید اما اسراف نکنید» و همچنین پیامبر ما علم طب را در کلامی جمع نموده و فرمودند: «معدده خانه ی بیماری هاست و پرهیز راس کل درمان هاست و بدن را به آنچه عادت کرده وا گذار.» سپس طبیب گفت: کتاب شما و پیامبر شما چیزی از طب جالینوس را نگفته باقی نگذاشتند.

[و قد حکى ان الرّشيد كان له طبیب نصرانی حاذق فقال ذات يوم لعلی بن الحسین بن راقد لیس فی کتابکم من علم الطبّ شیء و العلم علمان علم الأبدان و علم الأديان فقال له علیّ قد جمع الله الطبّ کلّه فی نصف آیه من کتابه و هو قوله کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا و جمع نبینا صلی الله علیه و آله الطبّ فی قوله: المعدة بيت الأُدواء و الحمیة رأس کلّ دواء و أعط کلّ بدن ما عودته فقال الطبیب ما ترک کتابکم و لا نییکم لجالینوس طبّاً.] [مجمع البیان، ذیل تفسیر همین آیه. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۲، ص: ۱۲۳ و به بیانی دیگر در؛ الدعوات (للراوندی) و سلوة الحزین، النص، ص: ۷۵ آمده است.]

۷. امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در مجلس منصور حاضر بودند در حالی که طیبی از هند نزد وی بود و کتاب های طبی را قرائت می کرد، و امام صادق علیه السلام موقع قرائت او ساکت می نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابو عبدالله، آیا از آن علمی که با من است چیزی می خواهی؟ فرمودند: «نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است.» گفت: آن چیست؟ فرمود: «من طبیعت گرم را با سردی و طبیعت

سرد را با گرمی و طبیعت تر را با خشکی و طبیعت خشک را با تری مداوا می‌کنم و در همه موارد کار را به خداوند واگذار می‌کنم، و آنچه را که پیامبرش فرموده به کار می‌گیرم و می‌دانم که معده، خانه بیماری است و پرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آنچه عادت کرده عادت می‌دهم.» هندی گفت: آیا طب غیر از این هاست؟ امام فرمود: «آیا گمان می‌کنی که من از کتاب های طبی اخذ کرده‌ام؟» گفت: آری، فرمود: «نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ نکرده‌ام، به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟» [الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۸]

[حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَدَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ صَهْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ: حَضَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَ مَجْلِسِ الْمَنْصُورِ يَوْمًا وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْهِنْدِ يَفْرَأُ كُتُبَ الطَّبِّ فَجَعَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَ يَنْصِتُ لِقِرَاءَتِهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْهِنْدِيُّ قَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أ تَرِيدُ مِمَّا مَعِيَ شَيْئًا قَالَ لَا فَإِنَّمَا مَعِيَ خَيْرٌ مِمَّا مَعَكَ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ أَدَاوِي الْحَارِّ بِالْبَارِدِ وَ الْبَارِدَ بِالْحَارِّ وَ الرُّطْبَ بِالْيَابِسِ وَ الْيَابِسَ بِالرُّطْبِ وَ أَرَدُ الْأَمْرَ كُلَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَسْتَعْمِلُ مَا قَالَهُ رَسُولُهُ ص وَ أَعْلَمُ أَنَّ الْمَعِدَةَ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْحَمِيَّةُ هِيَ الدَّوَاءُ وَ أَعُوذُ بِالْبَدَنِ مَا اعْتَادَ فَقَالَ الْهِنْدِيُّ وَ هَلِ الطَّبُّ إِلَّا هَذَا فَقَالَ الصَّادِقُ عَ أَ فْتَرَأَنِي عَنِ كُتُبِ الطَّبِّ أَخَذْتُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا أَخَذْتُ إِلَّا عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَأَخْبِرْنِي أَنَا أَعْلَمُ بِالطَّبِّ أَمْ أَنْتَ؟] [الخصال، ج ۲، ص: ۵۱۱]

### آیا اصول و مبانی طب اسلامی فقط برگرفته از قرآن و روایات است؟

۸. امام صادق علیه السلام: «آنچه بر عهده ی ماست فقط همین است که اصول را به شما القاء نمایم و بر عهده ی شماست استخراج فروع». [هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَفْرَعُوا] [السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى (و المستطرفات)، ج ۳، ص: ۵۷۵]

**آری؛** اصول و مبانی طب اسلامی فقط برگرفته از قرآن و روایات است. بیش از هزار آیه از قرآن کریم و ده هزار حدیث و روایت که به صورت مستقیم و غیره مستقیم به مسایل طبی اشاره دارد، سندی بر این مدعاست.

طب اسلامی با توجه به مبانی اعتقادی اسلام، رعایت اصول کلی نظیر؛ خدا محوری در عمل، تقوا، اخلاص در عمل، نوع دوستی و جمع گرایی، آسان گیری در امور، اعتدال و عدم زیاده روی، عدم تسلط بیگانگان و ... سرلوحه کار خود قرار داده و بر اساس آن، طبق سیاست های عمل می کند که در پایان به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. رعایت بهداشت عمومی.
۲. اصلاح تغذیه؛ با تاکید بر مصرف دقیق، کم و بهینه از طیبات و اصلاح روش های مصرف.
۳. اصلاح سبک زندگی و رعایت آداب زیستن با توجه به کل خلقت نه فقط انسان منفرد!
۴. تقدم پیشگیری بر درمان.

۵. عدم مداوا قبل از غلبه بیماری.
۶. پیگیری برای درمان بعد از غلبه بیماری.
۷. اعتقاد به طبیب، روش درمانی و دارو.
۸. طبیب عامل ایجاد اعتقاد، امید بخش و باعث دلخوشی.
۹. پرهیز؛ راس درمان.
۱۰. کمک به اخراج هر چه سریع تر فضولات از بدن.
۱۱. توجه به طبایع و اصلاح آن.
۱۲. توجه به حلال و حرام در داروها.
۱۳. ایجاد توجه در بیمار با توصیه به صدقه و انفاق.
۱۴. توجه به داروهای اصلی نظیر؛ دعا، قرآن، عسل، آب و باران، شیر، شحم گاو، خرما، انگور، انجیر، انار، زیتون، سیاه دانه، سنا، اسفند و ...
۱۵. توجه به روش های اصلی درمان نظیر؛ حمام، ماساژ، فصد، سعوط، استعمال نوره، حقنه، قی و ...
۱۶. عمل جراحی بهترین درمان نیست!
۱۷. بسط و گسترش علم طب به سبب تجربه های انسانی.
۱۸. ...

تمام سیاست های فوق فقط برگرفته از قرآن و روایات است که امیدواریم با تسلط بر آن شاهد تحقق هر چه بیشتر طب اسلامی در جامعه اسلامی باشیم.

الحمد لله رب العالمین

بهمن ماه ۱۳۹۵